

ادب عربی، سال ۱۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹



10.22059/jalit.2019.277064.612039

Print ISSN: 2382-9850/Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

A Postcolonial Study of *The Algerian Trilogy (The Big House, The Fire, and The Loom)* by Mohammed Dib

Kamal Baghjari*

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, College of Farabi,
University of Tehran

Received: March 2, 2019; Accepted: August 27, 2019

Abstract

The Algerian Trilogy by Mohammed Dib, a renowned Algerian writer, is one of the most recognized literary works of the contemporary literature of his country. It provides the reader with an objective perspective of the Algerian society in the years leading up to the Independence. In each of the novels, the writer focuses on one aspect of the life in the society. He gives the reader a viewpoint of the consequences of the French colonialism in everyday living status of the Algerians in cities, the countryside, and the industrial section in *The Big House*, *The Fire*, and *The Loom* respectively. In order to answer the critical questions pertaining to the postcolonial elements of the novels, this research extracts and analyzes the key concepts of postcolonial theory and criticism reflected in them. Furthermore, it attempts to evaluate the specific mechanisms used by the author to develop a postcolonial image. Thus, the article sets to study the novels' multiple narrative and its impact on the embodiment of colonial and postcolonial atmosphere in Algeria, the power relations between the master and the slave under French colonialism, the colonial double-standard policies, resistance, and internalized racism. By doing so, it demonstrates that *The Algerian Trilogy*, with its multi-level narrative and naturalistic approach, challenges the false, superficial message of colonialism as to bringing civilization and modernity to Algeria, and reveals the true negative side of French colonialism. It argues that the master/ slave dichotomy is present in many scenes of all three novels, categorizing the characters into two groups: the dominant and the subaltern. Yet, some of the characters show conscious resistance by their focus on local elements of the Algerian culture and by their display of interest in Arabic language. In other words, the writer goes beyond the stereotype of sheer defiance and portrays cultural and linguistic resistance.

Keywords: Postcolonial Criticism, Mohammed Dib, Algerian Trilogy, The Big House, The Fire, The Loom.

*. Corresponding author: kbaghjeri@ut.ac.ir

خوانش پسااستعماری سه‌گانه الجزائر (الدار الكبيرة، الحریق و النول) اثر محمد دیب

کمال باغجری*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی پردیس فارابی دانشگاه تهران

(از ص ۸۵ تا ص ۱۰۷)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۵

چکیده

سه‌گانه الجزائر (شامل سه رمان *الدار الكبيرة*، *الحریق* و *النول*) اثر محمد دیب، نویسنده مشهور الجزایری، یکی از شاخص‌ترین آثار ادبیات معاصر الجزایر است که تصویری عینی و متکثر از وضعیت این کشور در سال‌های منتهی به استقلال ارائه داده است. محمد دیب در هر یک از این سه رمان بر یکی از ابعاد زندگی مردم الجزایر انگشت نهاده و پیامدهای استعمار را به ترتیب در زندگی روزمره شهری، روستایی و بخش صنعت به تصویر کشیده است. پژوهش پیش‌رو، بر مبنای مفروضات و محورهای اصلی نظریه و نقد پسااستعماری، مهم‌ترین سازماندهای پسااستعماری این سه رمان را استخراج و واکاوی کرده و درصدد پاسخ به این پرسش برآمده که مؤلفه‌های پسااستعماری در این سه رمان چگونه و با چه سازوکارهای ادبی تبلور یافته است. این سازماندها عبارت‌اند از: گسست روایت و تأثیر آن بر بازنمایی فضای استعماری و پسااستعماری، تقویت رابطه ارباب/برده در سایه استعمار فرانسه، ترسیم پیامدهای سیاست‌های دوگانه استعماری بر جامعه الجزایری، مقاومت و نژادپرستی درونی‌شده. دستاورد اصلی این پژوهش این است که رمان‌های سه‌گانه مزبور با روایتی گسسته و منقطع و با ارائه تصویری عینی از بخش‌های مختلف جامعه الجزایر در آخرین سال‌های حضور فرانسه در این کشور، رسالت پوشالی استعمار مبنی بر اهدای تمدن و نوزایی به الجزایر را به چالش گرفته، و ماهیت حقیقی استعمار را برای خوانندگان فاش کرده است.

واژه‌های کلیدی: نقد پسااستعماری، استعمار الجزایر، محمد دیب، سه‌گانه الجزائر، *الدار الكبيرة*، *الحریق*، *النول*.

۱. مقدمه

مطالعات پسااستعماری حوزه‌ای به غایت سیال و شناور است که علی‌رغم برخورداری از مؤلفه‌ها و بنیان‌های مفهومی نسبتاً تعریف‌شده و مشخص، بر اساس ماهیت روابط میان استعمارگر و استعمارزده تغییر چهره می‌دهد. با این توضیح مختصر، در سرتاسر جهان عرب، تجربه استعمار در دو کشور فلسطین و الجزایر را باید استثناء قلمداد کرد. همان‌طور که می‌دانیم، هدف دو قدرت استعماری انگلستان و فرانسه از اشغال این دو کشور عربی، اسکان عده‌ای از مهاجرنشینان (قوم یهود در فلسطین و عده‌ای از شهروندان

* kbaghjeri@ut.ac.ir

*. رایانامه نویسنده مسئول:

فرانسوی در الجزایر) بود؛ هدفی که بالطبع نیازمند اعمال خشونت سنگین و به دنبال آن تحولاتی بنیادین و فراگیر در عرصه‌های مختلف (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...) این کشورها بود. استعمار فرانسه پس از سرکوب خشن مرحله نخست مقاومت مردمی در الجزایر، درصدد الحاق کامل این کشور به خاک فرانسه برآمد (شمس‌الدین نجم، ۲۰۱۱: ۱۶۶). برمبنای همین سیاست امپریالیستی بود که تحول بنیادین فرهنگ الجزایر و جایگزینی آن با فرهنگ رسمی فرانسه در دستور کار استعمارگران قرار گرفت. استعمار فرانسه در طول حضور ۱۳۰ ساله خود در خاک الجزایر (۱۸۳۰-۱۹۶۲)، تغییر ایدئولوژی و زبان، و به طور کلی زائل ساختن هویت ملی این کشور را با اعمال تحولاتی تشکیلاتی و ساختاری در تمامی سازمان‌ها، نهادها و مؤسسات دولتی الجزایر دنبال کرد (الزبیری، ۱۹۹۹: ۵-۲۷). به عبارت دیگر، در الجزایر دو رویکرد سخت‌افزاری (دست‌اندازی بر اراضی کشور و سرکوب جنبش‌های مقاومت مردمی) و نرم‌افزاری (تحول نرم و بنیادین هویت ملی) به موازات یک‌دیگر به پیش رفتند. در چنین فضای ویژه و منحصربه‌فردی، پرواضح است که ادبیات الجزایری (به‌ویژه رمان الجزایری) نیز در کنار پرداختن به مضامین مرتبط با مقاومت مردمی، ابعاد متعدد سیاست‌های امپریالیستی استعمار فرانسه را نیز به تصویر می‌کشد. یکی از بارزترین رمان‌های الجزایری که زمان نگارش آن به اواخر حضور استعمار فرانسه در الجزایر باز می‌گردد، سه‌گانه محمد دیب (۱۹۲۰-۲۰۰۳) است که تصویری متکثر و چندوجهی از لایه‌های پیدا و پنهان استعمار در کشور الجزایر ارائه کرده است. پژوهش پیش رو در صدد آن است تا با روشی تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر مفروضات و مؤلفه‌های نظریه و نقد پسااستعماری، خوانشی نقادانه از سه رمان *الدار الكبيرة، الحریق و النول* ارائه دهد. بیل اشکرافت، نظریه‌پرداز مطرح پسااستعماری، در کتاب *مفاهیم کلیدی مطالعات پسااستعماری (Key Concepts in Post-Colonial Studies)* در تعریف اصطلاح «خوانش پسااستعماری» (post-colonial reading) می‌نویسد: «خوانش پسااستعماری خوانش یا بازخوانی آثار ادبی و فرهنگی استعماری، با هدف جذب اهتمام خوانندگان به پیامدهای ژرف و البته ناگزیر استعمار است. منتقد پسااستعماری در خوانش خود تلاش می‌کند از جنبه‌های تعارض و ناهم‌گونی میان مفاهیم برساخته استعمار (تمدن، عدالت، زیبایی‌شناسی، نژاد و...) و حقیقت زیسته استعمارزادگان پرده بردارد و گفتمان ایدئولوژیک استعمار را واسازی (تفکیک) کند» (Ashcroft, Griffiths, & Tiffin, 1998: 192). با این توضیح، نگارندگان این مقاله درصدد آن هستند تا ضمن تبیین جلوه‌های تعارض میان گفتمان استعمار فرانسه (هدیه نوزایی و تمدن به الجزایر) و حقیقت زیسته مردم الجزایر، ماهیت ایدئولوژیک گفتمان استعماری را واسازی کنند. بر این اساس، اصلی‌ترین پرسش این پژوهش عبارت است از:

مؤلفه‌های پسااستعماری سه‌گانه الجزائر (الدار الكبيرة، الحریق و النول) کدام است و این مؤلفه‌ها با چه سازوکارهای ادبی در این سه‌گانه تبلور یافته است؟

پژوهش پیش‌رو، برحسب جستار در اینترنت و پژوهش‌های مختلف مرتبط با این رمان، نخستین پژوهش مستقل در حوزه نقد پسااستعماری سه‌گانه الجزائر است. البته این سه‌گانه، به دلیل برخورداری از جایگاه و نقشی مهم در تاریخ رمان الجزایری و حتی در انقلاب این کشور علیه استعمار فرانسه، همواره مطمح نظر ناقدان و پژوهش‌گران بوده و تاکنون پژوهش‌های زیادی به آن اختصاص یافته است، لیکن هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور مستقیم و مستقل به تحلیل و واکاوی ابعاد و جوانب پسااستعماری این سه‌گانه نپرداخته است. برخی از مهم‌ترین این پژوهش‌های عبارت‌اند از:

- بررسی و تحلیل ثلاثیه محمد دیب، سمیه پورامینایی، پایان‌نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد، ۱۳۹۲. نگارنده این پایان‌نامه، بیشتر بر ساختارها و سازماندهی‌های روایی این سه رمان پرداخته است.

- نقد جامعه‌شناختی داستان «الدار الكبيرة» اثر محمد دیب، نوشته فاطمه قادری و سمیه پورامینایی، مجله نقد ادب معاصر عربی، زمستان ۱۳۹۳: این مقاله خوانشی جامعه‌شناختی از جلد نخست سه‌گانه الجزائر (الدار الكبيرة) است و از لحاظ مضمون نیز اختلافی ماهوی با پژوهش پیش‌رو دارد.

- إشكالية الكتابة الواقعية في ثلاثية محمد ديب، نوشته سید البحرآوی، مجله ادب و نقد، سال ۱۹۹۲. این مقاله کوتاه نیز تنها به جلوه‌های رئالیسم در این سه‌گانه پرداخته است.

- «محمد ديب في ثلاثية الجزائر: حياة شعب في تجربة روائية» اثر جورج سالم، به سال ۱۹۷۲. این مقاله مفصل نیز بیشتر به معرفی مضمون این رمان‌ها و تحلیل شخصیت‌ها و کنش‌های روایی آن پرداخته است.

علاوه بر مقالات فوق، در برخی از کتاب‌های حوزه رمان الجزایری نیز به این سه‌گانه پرداخته شده که غالب این مطالب به معرفی این سه‌گانه و درون‌مایه و محورهای اساسی آن پرداخته و اشاره مستقیمی به مؤلفه‌های پسااستعماری آن نداشته است.

۲. سه‌گانه الجزائر در یک نگاه

محمد دیب شاعر و نویسنده (رمان، داستان کوتاه و نمایش‌نامه) الجزایری، در این سه‌گانه تلاش کرده است تصویری عینی و البته متکثر از جامعه الجزایر، در سال‌های منتهی به استقلال این کشور، ارائه دهد. با این حال، نویسنده در هر یک از این سه رمان عمدتاً بر روی یکی از عرصه‌های اصلی زندگی مردم الجزایر انگشت نهاده و از تأثیرات استعمار فرانسه بر آن پرده برداشته است. این عرصه‌ها عبارت‌اند از: اوضاع معیشتی شهرها، وضعیت روستاها، و نهایتاً بخش صنعت. بخش اول از سه‌گانه محمد دیب *الدار الكبيرة* یا

خانه بزرگ نام دارد. این خانه همان «دار سبیطار» است که اکثر پیرنگ داستان در آن جریان دارد. دار سبیطار خانه‌ای بزرگ در مرکز شهر «تلمسان» الجزایر است که در آن ده‌ها خانواده الجزایری در شرایطی نابسامان و دل‌خراش زندگی می‌کنند. در گوشه‌ای از این خانه تاریک و نمور، کودکی به نام «عمر» همراه با مادر و دو خواهرش زندگی می‌کند. داستان *الدار الکبیره* تماماً شرح و توصیف محنت‌ها و بدبختی‌های این خانواده‌ها، به‌ویژه خانواده عمر، است. شخصیت‌های بی‌شمار *الدار الکبیره* در سایه استعمار فرانسه همگی با فقر، گرسنگی، محرومیت، بیماری، دشنام و تندخویی، احساس حقارت، آلودگی، پلیدی و... دست و پنجه نرم می‌کنند. آن‌ها از فرط گرسنگی شدید، آرزوی مرگ می‌کنند و زندگی خود را یک زندان بزرگ می‌دانند که قهرماً در آن محبوس گشته‌اند. تصاویری که محمد دیب از این وضعیت بغرنج ارائه می‌دهد به حدی سیاه و وحشتناک است که می‌توان آن‌ها را تصاویری ناتورالیستی تلقی کرد. هر یک از اپیزودهای رمان، همچون سکانس‌های یک فیلم مستند، جلوه‌ای از مصائب و معضلات مردم شهر تلمسان را به تصویر می‌کشد. یکی از شخصیت‌های بارز داستان «حمید سراج» است، که مبارزی انقلابی است و مردم شهر را به اتحاد و هم‌دلی علیه استعمارگران فرا می‌خواند. مأموران امنیتی بارها برای بازداشت وی به دار سبیطار هجوم می‌آورند. داستان *الدار الکبیره* با عرضه این تصاویر مستندگونه از جلوه‌های متعدد زندگی مردم شهر تلمسان استمرار می‌یابد. در پایان داستان، که زمان آن به آغاز جنگ جهانی دوم ختم می‌شود، وضعیت اسفبار فوق به مراتب برای ساکنان شهر وخیم‌تر و دشوارتر می‌گردد و فقر و گرسنگی همچون ابری سیاه بر کل شهر خیمه می‌افکند.

بخش دوم *ثلاثیه* با عنوان *الحریق* به وضعیت ناگوار روستاییان الجزایر می‌پردازد که در سایه حاکمیت بی‌چون‌وچرای مهاجرنشینان فرانسوی بر مزارع کشاورزی این کشور، مجبور به کار و تلاش طاقت‌فرسا و مشقت‌بار در شرایطی غیرانسانی‌اند، و با این حال هیچ دستاورد قابل‌ملاحظه‌ای از آن ندارند و نهایتاً به قوت شبانه خود محتاج‌اند. این رمان، با سفر عمر (در تعطیلات تابستان) به یکی از روستاهای نزدیک شهر تلمسان با نام «بنی‌بویلان» آغاز می‌شود. اوضاع این روستا تفاوت چندانی با شرایط رقت‌بار دار سبیطار ندارد و اهالی آن، علی‌رغم کار طاقت‌فرسا و مشقت‌بار بر روی زمین‌های زراعی، در اوضاع معیشتی وخیمی به سر می‌برند. این روستا به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود؛ بخش شمالی که دارای اراضی حاصل‌خیز است، متعلق به مهاجرنشینان فرانسوی و بخش کم‌کیفیت و نیمه‌خشک جنوبی متعلق به روستاییان الجزایری است. اما به تدریج و با حضور حمید سراج (مبارز انقلابی) در روستا و تحریک مردم به اعتراض به شرایط موجود، دهقانان بیش از پیش به وضعیت اسفبار خود و سلطه مهاجرنشینان

بر مازاد درآمدشان پی می‌برند و برای یک جنبش همگانی مسالمت‌آمیز آماده می‌شوند. این جنبش بالاخره با دست‌کشیدن کشاورزان از کارکردن در مزارع مهاجرنشینان فرانسوی آغاز می‌شود و رفته‌رفته سرتاسر منطقه را فرا می‌گیرد. اما درحالی‌که گسترش دامنه اعتصاب سبب ترس و وحشت زمین‌داران فرانسوی گشته، اتفاقی عجیب رخ می‌دهد. در یکی از شب‌های اعتصاب، بخش‌های زیادی از مزارع کشاورزی به طرز مشکوکی طعمه حریق می‌شود. بعداً به طور تلویحی درمی‌یابیم که این خراب‌کاری از سوی یکی از کشاورزان روستایی (شخصیتی به نام قره)، که رابطه نزدیکی با مهاجرنشینان دارد، ترتیب داده شده است. به هر حال، این حادثه بهانه لازم را به دست مهاجرنشینان می‌دهد تا با حمایت نیروهای امنیتی داخلی (ژاندارمری) به اعتصاب کشاورزان پایان دهند. در نهایت، اعتصاب مزبور با حضور گسترده نیروهای امنیتی و سرکوب و بازداشت عده زیادی از دهقانان پایان می‌پذیرد.

در بخش سوم سه‌گانه الجزائر با نام النول (دستگاه بافندگی) نقش عمر، که حالا نوجوانی چهارده ساله است، پررنگ‌تر از دو بخش قبلی داستان می‌شود. داستان باز هم با توصیف شرایط نابسامان منزل عمر آغاز می‌شود. مادر عمر، که از فقر و فاقه جانکاه به تنگ آمده، عمر را به ترک مدرسه و ورود به بازار کار وا می‌دارد. در شهر تلمسان و درحالی‌که سه سال از جنگ جهانی دوم گذشته است، استعمار فرانسه بازار کار الجزایر را کاملاً در انحصار تولید منسوجات درآورده است و کارگاه‌های بافندگی چهره شهر را دگرگون ساخته‌اند. عمر در نهایت می‌تواند در یکی از این کارگاه‌های بافندگی مشغول به کار شود. از این‌جا تا پایان داستان، توصیف فضا و شرایط رقت بار و دل‌خراش کارگاه بافندگی، و تا حدی خود شهر تلمسان که به دلیل جنگ جهانی دوم در کوله‌باری از مصائب و معضلات غوطه‌ور شده است، روایت را به پیش می‌برد.

۳. گسست و تکرر روایت: ساز و کاری برای ترسیم فضای پسااستعماری در الجزایر
خوانش پسااستعماری رمان‌های سه‌گانه محمد دیب را نخست از شیوه منحصر به فرد روایت، و رابطه مستقیم آن با فضای پسااستعماری این سه رمان آغاز می‌کنیم. محمد دیب خود صراحتاً گفته است که سه‌گانه وی بیشتر یک تابلوی نقاشی از اوضاع الجزایر (در بحبویه سال‌های منتهی به استقلال این کشور) است و نه قصه‌ای جذاب و گیرا که صرفاً برای سرگرم کردن خوانندگان نوشته شده است (دیب، ۱۹۸۵: ۷-۸). اگر بخواهیم این اظهار نظر را با زبان علم روایت‌شناسی توضیح دهیم، باید بگوییم که سه‌گانه الجزائر داستانی فاقد روایت ساختارمند است.

بر اساس دستور زبان روایت ولادیمیر پراپ، روایت عبارت است از «متنی که تغییر وضعیت را از حالت پایدار به حالت ناپایدار و دوباره بازگشت آن به حالت پایدار بیان

می‌کند» (پراپ، ۱۳۶۸: ۳۳). به قول کلود برمون، هر داستان با وضعیت پایدار و متعادل آغاز می‌شود، اما این وضعیت آغازین که در خود امکان دگرگونی و تحولی را دارد، ناگهان با بروز حادثه‌ای همه چیز را دگرگون می‌کند. پس از گذر از این رویداد، وضعیتی جدید که محصول آن حادثه است به وجود می‌آید و دوباره حالت پایدار و متعادل شکل می‌گیرد (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۶۶-۱۶۷). در واقع، روایت وضعیت پایداری است که توسط نیرویی تخریب‌کننده تغییر مسیر می‌دهد و بعداً دوباره توسط نیرویی سامان‌دهنده به حالت نخست خود باز می‌گردد.

بر اساس تعریف فوق، در اکثر بخش‌های سه‌گانه *الجزائر* نمی‌توان نشانی از یک روایت کامل و ساختارمند ملاحظه کرد. در این اثر، خواننده صرفاً مشاهدات راوی و شخصیت اصلی داستان (عمر) از فضای شهر تلمسان و اوضاع رقت‌بار ساکنانش در دهه پنجاه میلادی را از نظر می‌گذراند که در مجموعه‌ای از خرده‌داستان‌ها گرد هم آمده‌اند. به نظر نگارنده، در این سه اثر ما اکثراً با «طرح‌هایی» (sketch) روبه‌رو هستیم که در چیدمانی منظم کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. البته در این میان، باید بخش‌های میانی *رمان الحریق* را - که به حادثه اعتصاب کشاورزان روستایی، آتش‌گرفتن مزارع و در نهایت سرکوب وحشیانه اعتصاب مزبور پرداخته است - استثناء قلمداد کرد، چرا که به دلیل وجود نیروی تخریب‌کننده (اعتصاب) و سامان‌دهنده (سرکوب اعتصاب) روایتی ساختارمند به منصفه ظهور نشسته است؛ لیکن، چنان‌که در مقدمه ذکر شد، در بخش‌های دیگر این اثر (*الباب الکبیره، التول*، و حدود نیمی از *رمان الحریق*) نشانی از یک روایت منسجم و ساختارمند نیست. از این‌رو در سه‌گانه *الجزائر*، به دلیل حجم بالای توصیف و بالطبع فقدان حادثه و کنش روایی، پیرنگ داستان با ضرب‌آهنگی بسیار کند و نامحسوس به پیش می‌رود. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، این اثر بسان فیلم مستندی است که در هر یک از سکانس‌های آن، یکی از ابعاد و زوایای سوژه در برابر دیدگان بیننده قرار می‌گیرد. روایتی که محمد دیب در سه‌گانه *الجزائر* عرضه کرده، تکنیکی شبیه کولاژ است که در آن تصاویر مختلف زندگی مردم الجزایر همانند قطعات یک پازل کنار یکدیگر چیده شده و روایت را به پیش می‌برد. اما پرسش این‌جاست که آیا این شیوه روایت واجد دلالت‌های پسااستعماری است؟ یا به عبارت دیگر، این شیوه از روایت تا چه اندازه نویسنده را در ارائه تصویری عینی از فضای استعماری و پسااستعماری الجزایر یاری رسانده است؟

هر نویسنده پسااستعماری، با توجه به تجربه استعماری زیست‌شده‌اش، رویکردی خاص را برای نگارش اثر ادبی خود برمی‌گزیند. برای مثال، الطیب صالح در موسم هجرت به شمال با بهره‌گیری از روایتی موازی میان دو روشنفکر استعمارزده (مصطفی سعید و راوی) بحران روشنفکری در سرزمین‌های استعمارزده را در قالب داستان آورده

است. براین اساس، محمد ديب در سه‌گانه *الجزائر* سعی کرده است تا با ارائه تصاویری ناتورالیستی و به‌غایت سیاه و تاریک از جامعه الجزایر، رسالت پوشالی استعمار مبنی بر اهدای تمدن و نوزایی به مستعمره‌ها را به‌چالش یا - به‌عبارت بهتر - به‌سخره بگیرد. این سازوکار روایی باز هم فراورده رویکرد استعماری فرانسه در الجزایر است. استعمار فرانسه تحت لوای اهدای تمدن به الجزایر، سیاست‌های امپریالیستی خود را در این کشور توجیه می‌کرد. محمد ديب سه‌گانه *الجزائر* را در دورانی نوشته که بیش از یک سده از حضور استعمار فرانسه در کشورش گذشته بود و علی‌الظاهر می‌بایست ثمره‌های رسالت به اصطلاح متمدن‌سازی فرانسه حالا به بار می‌نشست و کشور الجزایر دروازه‌های تمدن را به روی خود گشوده می‌دید. اما در مستندی که محمد ديب به خواننده خود عرضه می‌کند، نه تنها اثری از این تمدن و نوزایی به‌چشم نمی‌خورد، بلکه - چنان‌چه در ادامه جستار خواهیم دید - استعمار فرانسه کوله‌باری از بحران‌های مادی و معنوی را به جامعه الجزایری عرضه کرده است؛ جامعه‌ای که افراد آن از فرط گرسنگی و فقر شدید مرگ را طلب می‌کنند: «مرگ برای ما هزار بار از این زندگی بهتره. مرگ حکم یک لباس ساخته‌شده از طلا رو برای ما داره... اگر هم مرگ به‌سراغ ما نیاد، خود ما باید به‌سراغش بریم...» (ديب، ۱۹۷۰ الف، ۱۱۲).

پیداست که رویکرد پسااستعماری محمد ديب با نویسندگان دیگر عرب اختلافاتی بنیادین دارد. در سه‌گانه *الجزائر*، دیگر تنها با بحران روشنفکری یا تزلزل هویت جامعه استعمارزده روبه‌رو نیستیم، بلکه صحبت از جامعه‌ای است که در طول تجربه استعماری صدساله‌اش، خشن‌ترین و درعین‌حال فراگیرترین چهره استعمار را به خود دیده است. در چنین فضایی، محمد ديب نمی‌خواهد با طرح روایتی منسجم و خطی، پیامدهای فراگیر و همه‌جانبه استعمار فرانسه در کشورش را به یک یا چند موضوع خاص محدود کند. از این رو، وی از متن روایی خود دوربینی ساخته که به تمام عرصه‌های زندگی مردم الجزایر (کشاورزی، صنعت، آموزش، محیط شهری و روستایی، زبان، هویت، اوضاع کارگران، مقاومت مردم علیه استعمار و...) نفوذ می‌کند و تصاویری مستندگونه را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. برای نمونه، نویسنده در توصیف کارگاه بافندگی‌ای که عمر پس از ترک تحصیل مجبور به کار در آن‌جا می‌شود، می‌نویسد: «عمر از پلکان پایین رفت. کارگاه مثل غار تاریک و سیاه بود. رطوبت لزوج و زنده‌ای مثل خلط بینی حیوانات روی پوست‌اش سر می‌خورد. پسرک احساس خفگی و کلافگی کرد. در آن دخمه هیچ چیز دیده نمی‌شد. عمر آرزو می‌کرد الان در خیابان باشد. دائماً این فکر به سرش می‌زد که به‌سرعت از پلکان بالا رود و از آن‌جا فرار کند...» (ديب، ۱۹۷۰ ب: ۲۰).

۴. تمرکز بر شخصیت‌های فرودست در سه‌گانه الجزائر

یکی از مهم‌ترین وجوه پسااستعماری سه‌گانه الجزائر توجه ویژه نویسنده به «فرودستان» است. گایاتری اسپیواک نخستین نظریه‌پرداز پسااستعماری بود که این اصطلاح را به کار برد و برای آن اهمیت زیادی در مطالعات پسااستعماری قایل شد. وی در سال ۱۹۸۵ با زیر سؤال بردن مجامع علمی آکادمیک غربی، این پرسش را مطرح کرد که «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» (Ashcroft, Griffiths, & Tiffin, 1995: 25). منظور اسپیواک از فرودستان، افراد تحت‌سلطه‌ای بود که همواره به حاشیه برده شده‌اند؛ افراد مغلوبی که همیشه دیگرانی غیر از خودشان درباره آن‌ها سخن گفته‌اند (عباسی و آریایی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۹۰). اسپیواک در مسیر تحقیقات خود توجه ما را به سوی اکثریتی بزرگ از استعمارشدگان جلب می‌کند که در تاریخ هیچ نشانی از خود به جا نگذاشته‌اند، زیرا قادر نبوده‌اند صدای خود را به گوش دیگران برسانند، یا مجاز به آن نبوده‌اند. میلیون‌ها انسان، مرد و زن، تحت حاکمیت استعمار آمده‌اند و رفته‌اند بی‌آن‌که ردی از خود باقی بگذارند (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۳۹۰). در این میان، زنان استعمارزده به دلیل از سر گذراندن تجربه استعمار مضاعف (از سوی نظام استعمار و جامعه مردسالار) در کف هرم فرودستان جای می‌گیرند. از این‌رو، بسیاری از نویسندگان پسااستعماری تلاش کرده‌اند در ادبیات خود سهم ویژه‌ای را برای این فرودستان بی‌صدا قایل شوند.

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های پسااستعماری در سه‌گانه الجزائر اهتمام ویژه و درخور تأمل نویسنده به همین شخصیت‌های بی‌صدا همچون کودکان، زنان، کارگران فقیر، کشاورزان روستایی و... است. محمد دیب، برخلاف بسیاری از نویسندگان دیگر عرب و حتی اکثر نویسندگان الجزایری، تمامی شخصیت‌های داستانی خود را از دل طبقه محروم و ستمدیده جامعه برگزیده است. از این‌رو، در سه‌گانه الجزائر هیچ نشانی از طبقه متوسط (خاصه روشن‌فکران) یا حتی مبارزان انقلابی برجسته نیست. حتی شخصیت‌هایی چون حمید سراج و عکاشه نیز، هرچند درصد دمیدن روح مقاومت و ملی‌گرایی در میان توده‌هایند، از لحاظ طبقاتی جزو طبقه محروم و رنج‌دیده جامعه هستند؛ یکی جوانی خانه‌به‌دوش است که در فقر شدید زندگی می‌کند و دیگری کارگر کارگاه بافندگی است که در برآوردن قوت شبانه خود عاجز مانده است. بنابراین، اگر سه‌گانه الجزائر را حماسه فرودستان بخوانیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم؛ خاصه آن که محمد دیب از میان طبقه محروم جامعه، باز هم تمرکز عمده خود را بر شخصیت‌هایی قرار داده که استعماری مزدوج یا مضاعف را تجربه می‌کنند. برای مثال، شخصیت اصلی سه‌گانه الجزائر یعنی عمر، نوجوانی نابالغ است که علاوه بر تحمل مشکلات ناشی از فقر و تنگدستی خانواده، مدام از سوی مادر، مردان بزرگسال، سرکارگر کارگاه و دیگران سرکوب و استثمار می‌شود. شخصیت‌های زن همچون مادر و دو خواهر عمر، زهور، ماما،

زنان ساکنان دار سیطار و غیره نیز حضوری چشم‌گیر در پیرنگ داستان دارند. به عنوان مثال در *رمان الحریق*، شخصیت زهور (دختر همسایه عمر) درعین این‌که بسان دیگر افراد دار سیطار، زندگی مشقت‌بار و توأم با فقر و فلاکتی را تجربه می‌کند، در سن چهارده سالگی وادار به ازدواج با مردی می‌شود که ده‌ها سال از او بزرگ‌تر است. در جامعه تا مغز استخوان مردسالار الجزایر، زهور حتی حق ندارد از اسم همسر آینده خود مطلع شود (دیب، ۲۰۰۷: ۲۴۱). در یکی از زیباترین و دلالت‌مندترین بخش‌های *رمان*، مراسم خواستگاری زهور در غیاب او صورت می‌پذیرد (همان: ۲۳۹ و ۲۴۳). همچنین باید در این بخش، اشاره‌ای به وضعیت زنان در *سه‌گانه الجزائر* کنیم. رابرت جی. سی. یانگ در کتاب *درآمدی بر پسااستعمارگری در خصوص وضعیت زنان در کشورهای تحت استعمار*، و به طور مشخص در الجزایر، می‌گوید: «زنان در این کشورها در وضعیت دوگانه‌ای قرار دارند. از یک‌سو، ایشان بسان مردان، در برابر سلطه‌گری استعمار مقاومت می‌کنند و از سوی دیگر، به دلیل بهره‌مندی از آزادی‌های نوینی که همراه استعمار وارد کشورشان شده، متهم به وارد کردن ایده‌های غربی می‌شوند» (یانگ، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

۵. تقویت رابطه ارباب/برده در سایه استعمار فرانسه

دوگانه خدایگان/بنده یا ارباب/برده را باید به‌عنوان کهن‌ترین و باسابقه‌ترین مفهوم پسااستعماری برشمرد. بسیاری از فلاسفه بزرگ تاریخ، و در رأس آن‌ها هگل، این دوگانه را مبنای حرکت تاریخ عنوان کرده‌اند و عبور بشر از تاریخ و رسیدن او به مرحله خرد محض را مستلزم عبور از این دوگانگی دانسته‌اند (هگل، ۱۳۸۷: ۱۶-۲۱). با این حال، تنها پس از شیوع ویروس واگیردار و سمج استعمار در سرتاسر جهان بود که مفهوم تاریخی ارباب و برده دگردیسی یافته و گونه‌های نوینی از سروری و بهره‌کشی پا به عرصه گذاشت. با این توضیح، یکی از چشم‌گیرترین مؤلفه‌های پسااستعماری *سه‌گانه الجزائر* بازسازی خلاقانه روابط میان استعمارگر و استعمارزده در سطح شخصیت‌های داستانی است. در *سه‌گانه الجزائر* می‌توان شکل‌های متعدد سلطه را در نزد شخصیت‌های داستانی رصد کرد. روابط شخصیت‌های این سه *رمان* همگی بر مبنای خشونت، سیطره و سلطه است. این نوع رابطه را می‌توان حتی در نزد کودکان مدرسه یا تعامل مادر با فرزندانش مشاهده کرد. در واقع، در *سه‌گانه الجزائر* روابط میان افراد تماماً بر مبنای سلطه تعریف شده است. براین اساس، اکثر شخصیت‌های *سه‌گانه الجزائر* را می‌توان در دو مجموعه قرار داد:

مجموعه اول: ارباب/ استعمارگر/ سلطه‌گر/ قوی

مجموعه دوم: برده/ استعمارزده/ سلطه‌پذیر/ ضعیف

در توضیح چرایی شکل‌گیری این دو مجموعه باید گفت که استعمار با بسط سلطه خشونت‌بار خود بر الجزایر، که با اعمال تمایزی بودشناختی میان «خود» و «دیگری» صورت می‌پذیرد، روح سروری و بهره‌کشی را در نزد افراد جامعه الجزایر تقویت کرده است. در چنین وضعیتی، روابط قدرت در جامعه شکلی هرمی به خود می‌گیرد، و افراد برحسب میزان برخورداری از ابزار قدرت، بهره‌کشی و استثمار افراد ضعیف‌تر را حق مشروع خود قلمداد می‌کنند. در سه‌گانه الجزائر، رابطه میان افراد با سلطه‌گری و سلطه‌پذیری گره خورده است. شاید تنها برخی از شخصیت‌های انقلابی داستان چون حمید سراج و عکاشه هستند که رابطه‌ای به دور از سلطه را جستجو می‌کنند. این رابطه از سطوح پایین مثل مدرسه، خانه عمر (دار سیطار) و کارگاه بافندگی آغاز و به سلطه‌گری استعمار فرانسه در الجزایر ختم می‌شود. محمد دیب با این تمهید روایی از یک طرف، آثار مخرب استعمار فرانسه در تقویت روح سلطه‌گری در جامعه را نمایان ساخته و از طرف دیگر، روابط کلان میان استعمارگر و استعمارزده را در سطحی خرد بازسازی کرده است. در پایین‌ترین سطح، رابطه مادر و فرزند است که براساس روابط قدرت تعریف شده است:

«عینی [مادر عمر] وقتی در حالت خشم به یکی از فرزندان خود حمله‌ور می‌شد، به‌حدی او را مورد ضرب‌وشتم قرار می‌داد که می‌خواست پوست بدنشان را بکند... اگر در این حالت یکی از همسایه‌ها مداخله می‌کرد، زینی بر سرش فریاد می‌کشید: - چیه؟ نمی‌تونم بچه‌هامو بزوم؟ کی می‌خواد جلومو بگیره؟ این بچه‌ها مال من هستن و هر طور که بخوام تربیت‌شون می‌کنم...» (همان: ۸۲)

عینی بارها به عمر گوشزد می‌کند که به‌دلیل برخورداری از قدرت باید مطیع و فرمان‌بر او باشد: «فکر می‌کنی برای خودت مردی شدی؟ باید بدونی تا وقتی که توان کتک‌زدن رو دارم، باید سرت رو پایین بندازی و حرف گوش کنی...» (همان: ۳۹). رابطه سلطه‌گرانه عینی با فرزندش سبب شده تا عمر نیز بهره‌کشی و استثمار کودکان ضعیف‌تر را حق مشروع خود بداند:

«عده‌ای از دانش‌آموزان در آن سوی حیاط مشغول خوردن لقمه‌های خود بودند. عمر زیرکانه خودش را بین آن‌ها جا داد و سپس در یک آن، به یکی از آن‌ها، که از بقیه کوتاه‌قامت‌تر بود، حمله‌ور شد و لقمه نان‌اش را به زور گرفت... برخی از دانش‌آموزان کلاس‌های پایین بودند که عمر تقریباً هر روز تلک‌شان می‌کرد. سهم نان خود را از آنان طلب می‌کرد. اگر مقاومت می‌کردند، فوراً به آن‌ها حمله‌ور می‌شد» (همان: ۱۴).

همچنین آرزو می‌کند تا هرچه سریع‌تر بزرگ شده و از افراد بالادست خود انتقام بگیرد: «عمر رفتار زورگویانه و سلطه‌طلبانه دیگران را به حساب سن پایین‌اش می‌گذاشت. آرزو می‌کرد هرچه زودتر بزرگ شود و از آن‌ها انتقام بگیرد...» (همان: ۹۱).

این رابطه در کارگاه بافندگی شکل خشن‌تری به خود می‌گیرد. شرایط وخیم و آلوده این کارگاه در کنار دستمزد بسیار ناچیز کارگران، که حتی قوت شبانه آن‌ها را تأمین نمی‌کند، خشونت و قساوت بیش‌تری به این رابطه سلطه‌گرانه بخشیده است. نمونه بارز این رابطه را در رفتار خشونت‌آمیز زبیش، رئیس کارگران نوجوان در کارگاه بافندگی، می‌بینیم. وی هرچند که خود نوجوانی کوتاه قامت با جثه‌ای ضعیف است (به‌طوری‌که در پایان داستان بر اثر بیماری فوت می‌کند) لیکن به دلیل سابقه طولانی و نیز رابطه با رئیس کارگاه، کارگران تازه‌وارد را استثمار می‌کند:

«این‌جا فقط منم که سؤال می‌کنم، نه تو. اسم من حامیه، اما این‌جا زبیش صدام می‌کنن. من رئیس کارگری کم سن‌وسال این‌جام. هر چی بگم باید فوری انجام بدی... شنیدی نادون؟!... فکر نکن چون هیکت گنده‌اس می‌تونی از دست من فرار کنی. اینو با چشمای خودت می‌بینی. تو تازه‌واردی و هر تازه‌واردی باید از کارگری قدیمی اطاعت کنه. باید هر چی می‌گم گوش کنی، وگرنه برات گرون تموم می‌شه...» (دیب، ۱۹۷۰: ۲۱-۲۲).

سطح این روابط رفته‌رفته گسترش می‌یابد تا این‌که وارد تعامل میان استعمارگران و استعمارزده‌گان می‌شود. البته این رابطه نیز خود دارای سطوح متعددی است. در سطوح اولیه، استعمارگران ساکنان محلی را نژادی پست می‌خوانند و آن‌ها را همچون حیوان صدا می‌زنند: «عمر قبلاً هم این رفتار فرانسوی‌ها را دیده بود؛ آن‌ها معمولاً هنگامی که می‌خواستند یکی از ساکنان محلی را صدا بزنند، با صدایی شبیه سوت می‌گفتند: پیست... پیست...» (دیب، ۲۰۰۷: ۲۳۴). در سطحی بالاتر به فرزندان خود القاء می‌کنند که ایشان موجوداتی وحشی و ترسناکند: «کودکان فرانسوی غالباً از عرب‌ها می‌ترسیدند، به‌طوری‌که خانواده‌هایشان وقتی می‌خواستند آن‌ها را از کاری باز بدارند، می‌گفتند: ساکت می‌شی یا عرب‌ها رو صدا بزنی؟!...» (همان: ۲۳۲) و نهایتاً در بالاترین سطح، ایشان را با ایده‌هایی برساخته به سختی استثمار می‌کنند: «مهاجرنشینی فرانسوی فلسفه‌شون اینه که کشاورزای این‌جا فقط در صورتی کار می‌کنن که از گرسنگی در حال مردن باشن. اونا می‌گن اگه کشاورزا شکماشون سیر بشه، دست از کار می‌کشن. واقعاً دیگه نمی‌شه این زندگی رو تحمل کرد. اینا دارن عملاً مردم ما رو می‌کشن...» (دیب، ۱۹۷۰: الف: ۹۵).

۶. پیامدهای سیاست‌های دوگانه استعماری بر جامعه الجزایر

از آنجاکه روند تحولات در جهان عرب (در دوران استعمار) در راستای تحقق منافع کشورهای اروپایی بود و به دست فرزندان این مرز و بوم صورت نپذیرفته بود، به پدیدار شدن مجموعه‌ای از پیامدهای اقتصادی و اجتماعی و تحولاتی ساختاری در جسم و جان جوامع عربی منجر شد. یکی از وخیم‌ترین این پیامدها دوتگه شدن جوامع عربی

در تمامی سطوح اقتصادی و فرهنگی بود. استعمارگران، هرچند تحولات به ظاهر مثبت و سازنده‌ای را در بسیاری از کشورهای عربی سامان می‌دادند، این تحولات از آن‌جا که هم‌سو و هم‌گام با منافع استعماری‌شان بود، در اغلب مواقع پیامدهای وخیمی از جمله دوپاره شدن جامعه استعمارزده را به دنبال می‌داشت (Hopkins & Ibrahim, 1985: 11-15). تحولات هدفمند و گزینشی استعمار تنها بر روی بخش‌هایی از جامعه اعمال می‌شد که می‌توانست در سریع‌ترین زمان ممکن سود کلانی را به سوی متروپل‌ها سرازیر کند. برای مثال، در کنار نظام آموزشی دینی-سنتی رایج، نظام آموزشی نسبتاً مدرنی شکل گرفته بود که هدف اصلی‌اش آماده‌سازی افراد برای همکاری با استعمارگران در اداره امور کشور بود. در نظام قضایی نیز در کنار محاکم شرعی که معمولاً به پرونده‌های شخصی افراد (ازدواج، طلاق و ارث) رسیدگی می‌کردند، نظام قضایی‌ای به سبک کشورهای اروپایی ایجاد شده بود که هدف اصلی آن رسیدگی به پرونده‌های کلان تجاری و مدنی بود (ابراهیم و آخرون، ۲۰۰۵: ۱۵۰-۱۵۳).

هرچند این فضای التقاطی و بینابین در بسیاری از کشورهای عربی تبلور یافته بود، اما الجزایر به دلیل ازسر گذراندن تجربه استعماری طولانی‌مدت و همه‌جانبه، بسیار بیشتر از دیگر همتایان استعمارزده‌اش در معرض این دوگانگی فرهنگی قرار گرفته بود (الزبیری، ۲۰۰۹: ۵۰). از این‌رو، در *سه‌گانه الجزائر* جلوه‌های مختلفی از این وضعیت را در تمامی عرصه‌های زندگی مردم این کشور می‌توان مشاهده کرد. یکی از بارزترین این عرصه‌ها، نحوه عملکرد دستگاه قضایی است که با اعمال سیاست‌هایی شبیه به نظام آپارتاید، دست مردم الجزایر را در احقاق حقوق‌شان کاملاً بسته است. این نوع رفتار را در شکایت‌های ابن ساری (یکی از مستأجران دار سبیطار) می‌بینیم:

«من باید در یک دادگاه عادلانه محاکمه شوم. این‌ها دادگاه‌های آن‌هاست، نه دادگاه‌های ما. آن‌چه را که این‌ها به نام دستگاه قضاء برای ما ترتیب داده‌اند ابزار دستی است که با آن از خودشان محافظت و استمرار حکومت‌شان را بیمه می‌کنند. در نگاه قاضی‌های آن‌ها، افرادی مثل من همیشه مجرم هستند. این‌ها مرا حتی قبل از به دنیا آمدنم گناه‌کار معرفی کرده‌اند. این دستگاه قضاء برای محکوم کردن ما نیازی به ارتکاب جرم ندارد، چرا که احکامش از پیش صادر شده...» (دیب، ۱۹۷۰ الف: ۴۴-۴۵).

در این میان، طرح چالش‌های بخش کشاورزی جایگاه به مراتب بیشتری از *سه‌گانه الجزائر* را به خود اختصاص داده است. همان‌طور که می‌دانیم، کشاورزی یکی از بخش‌هایی بود که استعمار فرانسه در الجزایر حساب ویژه‌ای بر روی آن باز کرده بود. در این کشور، زمین‌های کشاورزی خرده‌مالکان (و حتی در مواردی مالکان بزرگ) خواه به واسطه قوانین اداری‌ای که استعمارگران وضع کرده بودند و خواه از طریق به رهن گذاشتن مستغلات آنان در بانک‌های کشاورزی (که اغلب خارجی بودند) در مقابل پرداخت وام و یا به ازای مالیات معوقه، مصادره می‌شدند و سپس یک‌جا به مستعمره‌نشینان

اختصاص می‌یافتند. با این زد و بندها و نیز با استفاده از روش‌های دیگر، به تدریج بخش گسترده‌ای از اراضی کشاورزی مطلوب، به چنگ استعمارگران می‌افتاد؛ در الجزایر این وضعیت تا جایی پیش رفته بود که پنجاه درصد از بهترین زمین‌های کشاورزی تنها به گروهی محدود - که تعداد آن‌ها از چند هزار تجاوز نمی‌کرد - اختصاص یافته بود و پنجاه درصد دیگر که اغلب از اراضی درجه دو و سه محسوب می‌شد، سهم میلیون‌ها کشاورز الجزایری بود (Hopkins & Ibrahim, 1985: 357).

اصلی‌ترین مصداق سیاست‌های استعماری مزبور را در رمان *الحریق* و در خاطرات کومندور (پیرمردی روستایی) از دوران هجوم مهاجرنشینان فرانسوی به اراضی کشاورزی بنی بوبلان می‌توان مشاهده کرد. کومندور برای عمر تعریف می‌کند که این مهاجرنشینان چگونه در زیر چتر حمایتی دستگاه‌های قضایی، حق مالکیت کشاورزان الجزایری بر زمین‌های خودشان را باطل کردند و آن‌ها را با ساز و کاری قانونی به تملک خود درآوردند:

«آره، این قانون لعنتی بود که زمین‌ها رو از کشاورزای این‌جا گرفت. هر جا رفتن که شکایت کنن، قانون به اون‌ها سیلی زد. این‌ها همیشه در چشم قانون گناه‌کار شناخته می‌شن. این قانون بود که همه چیز رو برای غصب زمین‌های اون‌ها فراهم کرد. این قانون بود که مالکیت کشاورزای این‌جا رو بر اراضی خودشون لغو کرد. همه چیز در عرض یک شب تغییر کرد. یک دفعه گفتن سندهای مالکیت سابق از درجه اعتبار ساقط شده. همه زمین‌های ارثی و قبیله‌ای رو از کشاورزا گرفتن و بعدش گفتن قانون از شما حمایت می‌کنه، اما کدوم قانون؟ قانونی که زمین‌های اون‌ها رو مصادره کرده حالا می‌خواست ازشون حمایت کنه؟!...» (دیب، ۲۰۰۷: ۸۹-۹۰).

این سیاست‌های استعماری پیامدهای وخیمی را برای کشاورزان الجزایری به دنبال دارد: برخی از آن‌ها مجبور به واگذاری اراضی خود می‌شوند و به عنوان کارگر روزمزد در مزارع مهاجرنشینان کار می‌کنند؛ عده‌ای به سراغ زمین‌های نامرغوب و ناهموار می‌روند و به درآمد کم آن‌ها قناعت می‌ورزند؛ و بالاخره عده بسیاری نیز با زندگی روستایی وداع می‌گویند و راه شهرها را در پیش می‌گیرند:

«مثلاً یه مهاجرنشین رو می‌بینی که هزاران هکتار از بهترین اراضی زراعی رو به تملک خودش درآورده. این مهاجرنشین‌ها روز اول با یه کفش پاره این‌جا اومدن. مردم هیچ وقت سر و وضع به هم ریخته‌شون رو فراموش نمی‌کنن. اما حالا هر کدوم از اون‌ها برای خودش هزاران هکتار زمین داره... تمام زمین‌های کشاورزی حاصل‌خیز این منطقه متعلق به مهاجرنشین‌هاست، و کشاورزای بدبخت بنی‌بوبلان چیزی جز چند تکه زمین ناهموار و نیمه‌خشک ندارند که مثل زن‌های ریزجئه [که قدرت شیردادن نوزادان را ندارند] عایدی چندانی برای اون‌ها ندارن... و تازه به این وضعیت مصیبت‌بار باید مالیات‌ها رو هم اضافه کرد. گاهی کشاورزای این‌جا مجبورن برای پرداخت مالیات

طلاهای زناشون یا فرش زیرپاشون و یا حتی لباس‌های تن‌شون رو بفروشن...» (دیب، ۲۰۰۷: ۴۱-۴۲).

پیامدهای وخامت‌بار استعمار فرانسه در سطح آموزش نیز نمودی آشکار دارد. سیاست‌های استعماری فرانسه در این کشور عرصه آموزش را نیز دوپاره کرده است و در حالی که فرزندان مهاجرنشینان الجزایری در شرایطی مطلوب و مدرن مشغول تحصیلند، کودکان الجزایری از یک سو، در شرایطی با کیفیت بسیار پایین آموزشی به مدرسه می‌روند، و از سوی دیگر، به دلیل فقر و تنگ‌دستی خانواده‌ها اکثراً مجبور به ترک تحصیل در دوران ابتدایی می‌شوند. آشکارترین جلوه این دوگانگی در نظام آموزشی را در گفتگوی میان عمر و یک مهاجرنشین فرانسوی و فرزندش می‌بینیم: «- کجا زبان فرانسه رو یاد گرفتی؟ - توی مدرسه آقا. - ها... پس تو مدرسه می‌ری؟ - قبلاً می‌رفتم آقا. به خاطر کار مجبور شدم ترک تحصیل کنم. فرانسوی بادی به غیب انداخت و گفت: - آره! برای یه مرد، زندگی از همه چیز مهم‌تره... بعد هم رو به پسرش کرد و گفت: - می‌بینی؟ این پسر چون مجبوره کار کنه، ترک تحصیل کرده...» (همان: ۲۳۶). در ادامه این گفتگو، کتابی که در دست فرزند مهاجرنشین فرانسوی است، مجازی مرسل از آموزش و تحصیل می‌شود، که البته در آن جایی برای کودکان الجزایری نیست:

«- بچه جون تو دوست داری یه کتاب مصور مثل اینو داشته باشی؟ عمر در کل عمرش هیچ‌گاه کتابی نداشته و اصلاً روزی هم فکرش را نمی‌کرد که بتواند کتابی مصور برای خودش داشته باشد. - آره، دوست دارم. اما چطوری می‌تونم یه کتاب داشته باشم؟ فرانسوی رو به فرزندش کرد و گفت: - گوش کن پیترا! اگه این عرب کوچولو بخواد که تو کتابت رو بهش هدیه کنی، چی کار می‌کنی؟ پسرک با عصبانیت گفت: - این مال خودمه... فرانسوی گفت: - آره آره! این مال توست. منم نگفتم کتابت رو باید به اون بدی، چون این پسر اصلاً نیازی به کتاب نداره...» (همان: ۲۳۷-۲۳۸).

جلوه دیگری از این پیامدهای وخیم استعماری را در عرصه صنعت می‌بینیم. در این میان، بخش‌های زیادی از سه‌گانه *الجزائر* به بازتاب پیامدهای سیاست‌های استعماری فرانسه در راستای تک‌محصولی کردن اقتصاد الجزایر اختصاص یافته است. استعمار فرانسه عرصه صنعت الجزایر را تنها به تولید منسوجات محدود کرده است. این اقتصاد تک‌محصولی به‌ویژه در رمان *النول* بازتاب بیش‌تری دارد و حتی شکلی آبرونیک به خود گرفته است: درحالی‌که مردم شهر از بسیاری از نیازهای اولیه چون خوراک و مسکن محرومند، کارگاه‌های بافندگی در عرصه اقتصاد یکه‌تازی می‌کنند و جایی برای تولید دیگر اقلام مصرفی باقی نگذاشته‌اند. از یک سو، اکثر مردم شهر در کارگاه‌های بافندگی مشغول تولید پارچه و لباسند: «تقریباً تمام اعضای خانواده‌های شهر در کارگاه‌های بافندگی مشغول به کارند. در هیچ دوره‌ای، این حجم زیاد از کارگران بافندگی وجود نداشته است. مردان در پشت دستگاه‌های بافندگی قدیمی کار می‌کنند و زنان به

حلاجی و ریشه‌کردن پنبه‌ها مشغولند... کارگاه‌های بافندگی تبدیل به صحنه اصلی شهر شده است» (دیب، ۱۹۷۰: ۱۳). و از طرف دیگر، توده‌های زیادی از مردم به دلیل نداشتن غذا و جای خواب به تکدی‌گری افتاده‌اند: «خیابان‌های شهر پر شده از دسته‌های بزرگ متکدیانی که برای یک لقمه نان التماس می‌کنند. در بین آن‌ها زن و مرد و کودک هستند» (همان: ۱۱-۱۳).

۷. مقاومت آگاهانه

غالی شکری در کتاب *ادب المقاومة*، میان سه رویکرد مختلف در ادبیات مقاومت تمایز قایل می‌شود: ادبیاتی که با تبیین نشانه‌های بحران، خطر شکست یا فاجعه‌ای قریب‌الوقوع را هشدار می‌دهد؛ ادبیاتی که در دوران بحران و شکست، روح مقاومت را در جان‌ها می‌دمد و مردم را به ایستادگی در برابر عنصر خودکامه (داخلی یا خارجی) فرا می‌خواند؛ و نهایتاً ادبیاتی که معمولاً پس از مدت کوتاهی از اتمام بحران (انقلاب)، بسان یک مورخ، شرح و تصویری دقیق از آنچه بر مردم رفته است، ارائه می‌کند (شکری، ۱۹۷۹: ۱۳). چنان‌چه این صورت‌بندی از ادبیات مقاومت را مدنظر قرار دهیم، باید بگوییم که سه‌گانه *الجزائر* از آن‌جا که در دوران انقلاب الجزایر، یعنی سال‌های پایانی حضور استعمار فرانسه در این کشور، به رشته تحریر درآمده است، تلفیقی است از رویکرد دوم و سوم. این سه‌گانه از یک سو، از رهگذر شخصیت‌هایی مبارز بسان سراج و عکاشه و حتی خود عمر، خوانندگانش را به ایستادگی در برابر سلطه استعمار فرا می‌خواند و از سوی دیگر، با ارائه تصویری دقیق و موشکافانه از دوران منتهی به استقلال الجزایر، زوایای پنهان استعمار را برای خوانندگان بازگو می‌کند.

با این حال، باید میان ادبیات مقاومت و ادبیات پسااستعماری تمایز قایل شد. از بدو نفوذ استعمار به جهان عرب تا دوران استقلال، مقاومت علیه این پدیده نیز همواره وجود داشته است. این مقاومت در دوره‌های مختلف با رویکردهای متفاوتی صورت پذیرفته است؛ گاهی جنبه خشونت‌بار و متکی به سلاحش یکه‌تازی می‌کرده و لختی هم شیوه مسالمت‌آمیز و تعامل‌مدارش. از این‌رو، آشکار است که رمان عربی نیز اهتمام ویژه‌ای به این پدیده فراگیر و چندوجهی مبذول داشته باشد. اما ادبیات مقاومت و ادبیات پسااستعماری، علی‌رغم برخی اشتراکات، اختلافی ماهوی با یکدیگر دارند. ادبیات مقاومت بیشتر رویکردی سخت‌افزاری داشته و بر شیوه‌های متعدد اعتراض ساکنان مستعمره‌ها بر سیاست‌های استعمارگران تکیه دارد، حال آن‌که ادبیات پسااستعماری - در بخش‌هایی که به ادبیات مقاومت نزدیک می‌شود - حرکت جامعه استعمارزده در جهت ارائه یک پادگفتمان یا ضد روایت علیه گفتمان یا روایت مسلط استعمار را به تصویر می‌کشد و به طور کلی رویکردی نرم‌افزاری دارد که با برچیدن معادله‌های

برساخته‌ای چون من/ دیگری و اروپامحوری، تحقق می‌یابد (اشکروفت، جریفیت، و تیفین، ۲۰۱۰: ۵۳).

بنابر تعریف فوق، بخش‌های زیادی از سه‌گانه *الجزائر* را می‌توان در سایه ادبیات مقاومت تفسیر کرد، که بارزترین آن در تلاش حمید سراج برای شوراندن مردم علیه دولت استعمار و یا اتحاد کشاورزان روستایی برای احقاق حقوق خود در برابر مهاجرنشینان فرانسوی نمودار گشته است. با این حال، در بخش‌های زیادی از این سه‌گانه نیز ادبیات مقاومت بر ادبیات پسااستعماری منطبق می‌شود. این حالت زمانی رخ می‌دهد که شخصیت‌های داستانی به سیاست‌های استعمارگران در راستای به حاشیه راندن هویت آن‌ها پی می‌برند و برای زایل ساختنشان دست به کار می‌شوند. یکی از شاخص‌ترین ابعاد مقاومت علیه استعمار در این سه‌گانه مقاومت زبانی مردم الجزایر در برابر سلطه زبانی فرانسه است. نویسنده در طول این سه رمان، اقدامات استعمار فرانسه برای بسط سلطه زبانی خویش بر جامعه الجزایر را در کنار تلاش‌های توده‌های مردم این کشور برای احیای زبان و هویت عربی قرار داده است. این حرکت گام‌به‌گام را از همان صفحات اولیه جلد نخست این سه‌گانه یعنی *الدار الکبيرة* می‌توان مشاهده کرد؛ جایی که معلم عمر، که خود صحبت کردن به زبان عربی را برای دانش‌آموزان قدغن کرده، اینک به یک‌باره به این زبان سخن می‌گوید و در سخنانش روایت استعمار را به چالش می‌گیرد و کودکان را به پاسداری از وطن فرا می‌خواند:

«آقای حسن پشت تریبون نشست، دفتر بزرگ خود را ورق زد و گفت: - وطن.../ دانش‌آموزان توجهی به این واژه نکردند. شاید برای این که چیزی از آن نفهمیدند./ - چه کسی از شما معنای کلمه وطن را می‌داند؟/ ابراهیم دستش را بلند کرد. آها... پس ابراهیم جواب را می‌داند./ - فرانسه مام وطن ماست.../ استاد حسن جواب داد: - بچه‌ها! وطن سرزمین آبا و اجدادی ماست؛ سرزمینی که نسل‌های بی‌شماری از پدرانمان بر روی آن زندگی کرده‌اند... / عمر از این که معلم به زبان عربی با آن‌ها سخن می‌گفت تعجب کرد. این همان معلمی بود که خودش صحبت کردن به زبان عربی را برای دانش‌آموزان قدغن کرده بود، و حالا برای اولین بار به این زبان حرف می‌زد. معلم آهسته اما با لحنی خشن گفت: - این دروغ است که فرانسه وطن شماست...» (دیب، ۱۹۷۰ الف: ۲۲-۲۵)

در این بخش از رمان، که در آن دوربین فیلم‌برداری محمد دیب به داخل مدرسه عمر سرک می‌کشد، از یک طرف، سلطه زبان فرانسوی بر نظام آموزشی الجزایر و از طرف دیگر، حرکت توده‌های جامعه برای احیای زبان و هویت عربی نمایان است. دولت استعمارگر فرانسه با قدغن خواندن استفاده از زبان عربی در مدارس و گسترده شدن سلطه زبان و هویت خویش بر نظام آموزشی الجزایر، در تلاش است تا فرانکوفونی را در ذهن مردم این کشور نهادینه کند؛ اما در مقابل، جامعه الجزایر نیز در برابر این سلطه

هژمونیک به راحتی سر تسلیم فرود نمی‌آرد و در مسیر احیای هویت خود حرکت می‌کند، به طوری که معلم زبان فرانسه مدرسه، روح ناسیونالیستی را با زبان عربی در ذهن کودکان می‌پروراند. در جلد دوم سه‌گانه الجزائر یعنی *رمان الحریق* می‌بینیم که این حرکت خودجوش از سوی عمر ادامه می‌یابد، به طوری که وی از صحبت کردن به زبان فرانسوی ابا می‌ورزد (دیب، ۲۰۰۷: ۲۳۴).

از سویی دیگر، سه‌گانه الجزائر نوعی مقاومت آگاهانه را به تصویر می‌کشد که در آن افراد جامعه تمایزهای بودشناختی استعمارگران یعنی به حاشیه راندن جامعه الجزایری را درک کرده و علیه آن قیام می‌کنند. برای مثال، حتی کشاورزان روستایی فقط به دلیل دستمزد کم یا رفتار خشن مهاجرنشینان دست به اعتصاب نمی‌زنند، بلکه ایشان از این که در نگاه فرانسویان دیگری/ پست/ بی‌تمدن تلقی می‌شوند، خشمگینند: «فرانسوی‌ها مسلمون رو نژاد پست می‌دونن. اصلاً ما مسلمون‌ها رو جزو انسان به حساب نمی‌ارن... واقعاً در چنین وضعیتی حق ما نیست که فریاد بزنییم و از خودمون دفاع کنیم؟... به اسم فرانسه مردم رو گرسنه نگه نداشتن؟ به اسم فرانسه آدم نمی‌کشن؟ هر جا فساد و ظلمی هست، اسم فرانسه هم در کنارشه. اما از این به بعد، دیگه هیچ کس نمی‌تونه جلوی ما رو بگیره...» (دیب، ۱۹۷۰ الف: ۱۲۷-۱۲۸).

ایشان خود را در وطن خویش اجنبی می‌دانند: «انگار ما توی این کشور خارجی هستیم و اون‌ها ساکنان اصلی هستند. این مهاجرنشین‌ها بعد از این که تمام چیزهای خوب این مملکت رو صاحب شدن، حالا می‌خوان ما رو هم مثل یه تیکه زمین صاحب بشن...» (دیب، ۲۰۰۷: ۴۶) و البته این احساس به هیچ وجه خنثی نمی‌ماند و فوراً به تلاش برای مقاومت ختم می‌شود: «در طول این دوران، به مردم ما خیلی توهین شده. اما مطمئن باشید که حادثه بزرگی در راهه... مردم ما دیگه معنای عزت نفس و کرامت رو می‌فهمن. البته تمام این‌ها قبل از اومدن فرانسوی‌ها وجود داشت، اما امروز قلب مردم ما بیشتر از هر روز دیگه‌ای برای آزادی می‌تپه...» (دیب، ۱۹۷۰ ب: ۱۲۹).

۸. نژادپرستی درونی شده

نقطه مقابل مقاومت علیه استعمار، وادادگی و انفعال و - در مواقعی - هم‌سوسدن با گفتمان استعماری یا به بیانی دیگر، تن‌دادن به سلطه هژمونیک آن است. یکی از شاخه‌هایی که به تحلیل و واکاوی این نوع رفتار از سوی استعمارزده/ اقلیت/ رنگین‌پوست پرداخته، علم روان‌شناسی اجتماعی است. این علم هم‌سوسدن طرف ضعیف‌تر معادله با گفتمان مسلط طرف قوی و به دنبال آن خوارشردن هویت و فرهنگ بومی را «نژادپرستی درونی شده» می‌نامد و در تعریف آن می‌گوید:

«وقتی که اقلیت‌ها مرتباً با پیام‌هایی بمباران می‌شوند که می‌گویند فرهنگ حاکم سفیدپوست بهترین فرهنگ است، این پیام‌ها را در بست می‌پذیرند و خود و گروه فرهنگی خویش را خوار می‌شمرند؛ فرایندی که به نژادپرستی درونی‌شده معروف است. اقلیت‌ها معمولاً فرهنگ حاکم را ستایش می‌کنند و فرهنگ خود را حقیر می‌شمرند. براین‌د چنین رفتاری چیزی به جز بحران عزت‌نفس نیست» (پروچاسکا و نورکراس، ۱۳۹۰: ۵۱۸).

البته همان‌طور که از تعریف فوق پیداست، نژادپرستی درونی‌شده غالباً به رفتار گروه‌های اقلیت، در مرحله نخست مواجهه با اکثریت است. در این مرحله، که به مرحله «پیروی» معروف است، اعضای گروه اقلیت نسبت به خود و گروهشان نگرش انتقادی، و نسبت به سایر گروه‌های اقلیت نگرش تبعیض‌آمیز دارند. در این مرحله، فرد برای ویژگی‌های فرهنگ حاکم ارزش زیادی قائل است و معمولاً فرهنگ درحاشیه خود را خوار و عقب‌مانده می‌خواند (همان: ۵۱۵). البته در بحث استعمار، دیگر جامعه استعمارزده از لحاظ جمعیتی اقلیت محسوب نمی‌شود، لیکن گاهی - در نتیجه سیاست‌های استعمارگر در راستای بسط سلطه هژمونیک خود و به‌ویژه کوبیدن مهر «فرو دست» بر فرهنگ و هویت استعمارزده - بخشی از جامعه تحت استعمار خود را در جایگاهی پست می‌بیند و رفتاری مشابه رفتار گروه‌های اقلیت را از خود نشان می‌دهد.

بر این اساس، در هر سه بخش سه‌گانه *الجزائر* نیز جلوه‌های متعدد این نژادپرستی درونی‌شده را می‌توان رصد کرد. پیش‌تر در بحث زبان، یکی از جلوه‌های این نژادپرستی درونی‌شده را از نظر گذراندیم؛ آن‌جا که ابراهیم (هم‌کلاس عمر) فرانسه را مام وطن نامید. در *رمان الدار الکبیره*، این اختلال را در نزد لالاً، از نزدیکان مادر عمر (عینی)، می‌بینیم که در واکنش به اقدامات ضداستعماری حمید سراج می‌گوید:

«- ها... این‌ها می‌خوان جلوی فرانسوی‌ها قد علم کنن؟! این‌ها که نه سلاحی توی دستاشون دارن و نه علمی توی کله‌هاشون... این‌ها که تنها دارایی‌شون فقر و حماقت، بهتره که خفه بشن و حرفی نزنن. با کدوم نیرو می‌خوان جلوی فرانسوی‌ها بجنگن؟!... این‌ها یک مشت احمق پاپتی‌ان که می‌خوان به‌جای فرانسوی‌ها حکومت کنن. اما اصلاً می‌دونن حکومت‌داری یعنی چی؟» (دیب، ۱۹۷۰ الف: ۶۸-۶۹)

وی در پاسخ به اظهار تمایل عمر به رفتن به مدرسه، نیز با لحنی تند و خشن می‌گوید: «- این فکرها رو می‌ذاری کنار... اگه می‌خوای زنده بمونی باید مثل خر کار کنی. مدرسه برای کرم‌هایی مثل تو نیست... فکر می‌کنی با درس خوندن به کجا می‌رسی؟ تو فقط یه تیکه کثافتی که باید همیشه ته کفش آدم‌های پولدار و قوی بچسبی. از این به بعد، هیچ‌وقت توی کله پوکت به خوشبختی فکر نکن» (همان: ۷۰).

اما جلوه بارز این نژادپرستی درونی‌شده را باید در شخصیت قره در *رمان الحریق* جست. وی یکی از سرکارگران روستای بنی‌بوبلان است که مهاجرنشینان فرانسوی را

به‌نوعی منجی الجزایر می‌داند و به‌شدت با تلاش‌های کشاورزان روستایی برای احقاق حقوق از دست‌رفته‌شان مخالفت می‌کند (دیب، ۲۰۰۷: ۵۵-۵۸). این هم‌سویی و هم‌فکری با گفتمان استعماری تا آن‌جا پیش می‌رود که وی کشاورزان روستایی را مشت‌چهارپا می‌خواند که از روح انسانی بی‌بهره‌اند (همان: ۸۴). و درمقابل، مهاجرنشینان فرانسوی را نیز این‌گونه توصیف می‌کند:

«تمام اراضی این منطقه قبلاً بیابون برهوت بود... به برکت قدوم فرانسوی‌ها بود که این‌جا به شکل امروزی درآورد. فرانسوی انسان عظیم‌الشأن، عاقل و کارآمدیه. اصلاً شاید اون‌ها بودن که اولین مزرعه و تاکستان جهان رو ساختند. این حفره‌هایی که توی اون‌ها شیره انگورها رو می‌کشید و این سوله‌هایی که بارهای گندم و جو رو توشون ذخیره می‌کنین، واقعاً یه روزی به مخیله پدرانتون هم می‌گنجید که شبیه اون‌ها رو درست کنند؟ پدرانتون چیزی جز عده‌ای انسان زنگ‌زده و فرسوده نبودند» (همان: ۹۳).

وی حتی از این‌که استعمار فرانسه جوانان الجزایری، از جمله خواهرزاده‌اش، را به اجبار راهی جبهه‌های نبرد خود (در جنگ جهانی دوم) می‌کند، اظهار خرسندی می‌کند: «من خیلی خوشحالم که خواهرزاده‌ام رو دارن به جنگ می‌برن. باید بره جنگ تا درس زندگی یاد بگیره...» (همان: ۱۴۲). اوج این نژادپرستی درونی‌شده را در قضیه آتش‌گرفتن مزارع می‌توان دید. پس از این واقعه، که منجر به سرکوب شدید اعتراضات کشاورزان روستایی می‌شود، به‌طور غیرآشکار و از زبان همسر قره، درمی‌یابیم که وی مسئول اصلی آتش‌گرفتن مزارع بوده تا بدین واسطه از تن‌دادن مهاجران فرانسوی به خواسته‌های کشاورزان جلوگیری کند. (همان: ۲۰۱-۲۰۲).

وضعیت فوق (نژادپرستی درونی‌شده) در بخش سوم از سه‌گانه الجزائر یعنی *رمان التول* نیز ادامه می‌یابد. در این رمان، شخصیت شول برای ایفای این نقش برگزیده شده است. شول، که در کارگاه بافندگی سرکارگر و نایب ماجی بوحنان (رئیس کارگاه) است، از یک‌سو رفتار بسیار غیرانسانی و خشنی با کارگران دارد و از سوی دیگر، حضور استعمار فرانسه در الجزایر را سبب وفور خیر و برکت در این کشور می‌داند و حتی برای استمرار آن دعاء هم می‌کند: «مدام از خودم می‌پرسم: اگه چماق حکومت فرانسه روی سر ما نبود، سرنوشت ما چی می‌شد؟ اگه این چماق نبود، ما حتماً از گرسنگی و فقر همدیگرو درسته درسته می‌خوردیم...» (دیب، ۱۹۷۰: ۵۶).

۹. نتیجه

محمد دیب در سه‌گانه الجزائر، با ارائه روایتی متکثر و با بهره‌گیری از فن کولاژ، یادگفتمانی در مقابل روایت مسلط استعمار مبنی بر تمدن‌سازی و توسعه استعمارزده، مطرح کرده است. در این رمان، رابطه ارباب/برده در قالبی هرمی و در تمام روابط

اجتماعی مطرح شده است، به طوری که تمام شخصیت‌های این سه رمان را می‌توان در دو مجموعه ارباب/ استعمارگر/ سلطه‌گر/ قوی و برده/ استعمارزده/ سلطه‌پذیر/ ضعیف قرار داد.

ثلاثیه الجزائر تصویر چندوجهی و لایه‌لایه‌ای از تزریق مدرنیته سترون و نارس به جوامع استعمارزده ارائه کرده است. مدرنیته‌ای که جنبه‌های مثبت و سازنده آن فقط در راستای پیشبرد اهداف استعمارگر است و جامعه استعمارزده کمترین بهره‌ای از آن نمی‌برد. همچنین در این سه رمان در کنار مقاومت سخت‌افزاری مبتنی بر مبارزه مسلحانه، شاهد مقاومتی آگاهانه هستیم که در آن جامعه استعمارزده بر تمایزات بودشناختی و سیاست‌های استعمارگران در راستای به حاشیه راندن هویت‌شان پی می‌برد و برای زایل ساختن آن‌ها دست به کار می‌شوند. نقطه مقابل این مقاومت آگاهانه، نژادپرستی درونی شده است که ایضاً نمود بارزی در این سه‌گانه دارد.

منابع

- ابراهیم، سعدالدین، سلامة، غسان، الهرمسی، عبدالباقی و النقیب، خلدون (۲۰۰۵)، *الدولة والمجتمع فی الوطن العربی*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- احمدی، بابک (۱۳۹۰)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: مرکز، چاپ سیزدهم.
- اشکروف، بیل و آخرون (۲۰۱۰)، *دراسات ما بعد الكولونیا لیه (المفاهیم الرئیسیة)*، ترجمة احمد الروبی، أمین حلمی وعاطف عثمان، القاهرة: المركز القومي للترجمة.
- البحراوی، سید (۱۹۹۲)، «إشكالية الكتابة الواقعية فی ثلاثیه محمد ديب»، *أدب و نقد*، سبتمبر، العدد ۸۵، ۶۵-۷۴.
- پراپ، ولادیمیر (۱۳۶۸)، *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، ترجمة فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- پروچاسکا، جیمز، نورکراس، جان (۱۳۹۰)، *نظریه‌های روان‌درمانی*، ترجمة یحیی سیدمحمدی، تهران: رشد، چاپ پنجم.
- پورامینایی، سمیه (۱۳۹۲)، «بررسی و تحلیل ثلاثیه محمد ديب»، پایان‌نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد.
- دیب، محمد (۱۹۷۰ الف)، *الدار الکبیره*، ترجمة سامی الدرؤبی، الجزائر: دار الهلال.
- (۱۹۷۰ ب)، *التول*، ترجمة سامی الدرؤبی، الجزائر: دار الهلال.
- (۱۹۸۵)، *ثلاثیه محمد ديب*، ترجمة سامی الدرؤبی، بیروت: دار الوحدة.
- (۲۰۰۷)، *الحریق*، ترجمة فارس غصوب، الجزائر: منشورات ANEP.
- الزبیری، العربی (۱۹۹۹)، *تاریخ الجزائر المعاصر*، الجزء الأول، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- سالم، جورج (۱۹۷۲)، «محمد ديب فی ثلاثیه الجزائر: حیاة شعب فی تجربه روائية»، *الموقف الأدبی لاتحاد الكتاب العرب*، دمشق، السنة الثانية، العدد الثاني.
- شاهمیری، آزاده (۱۳۸۹)، *نظریه و نقد پس‌استعماری*، تهران: علم.
- شکری، غالی (۱۹۷۹)، *أدب المقاومة*، بیروت: دار الآفاق الجدیدة.

شمس‌الدين نجم، زين العابدين (۲۰۱۱)، تاريخ العرب الحديث والمعاصر، عمان: دار المسيرة.
عباسی، مسلم، آريایی‌نيا، مسعود (۱۳۸۸)، «ديرينه‌شناسی علوم انسانی در گفتار پسااستعماری»،
تحقيقات فرهنگي، تابستان، دوره دوم، ش ۶.
قادری، فاطمه، پورامينايي، سميه (۱۳۹۳)، «نقد جامعه‌شناختی داستان *الدار الكبيرة* اثر محمد ديب»،
نقد ادب معاصر عربي، پاييز و زمستان، دوره ۴، ش ۷.
هگل، گئورگ ويلهلم فردريش (۱۳۸۷)، *خدایگان و بنده*، ترجمه حميد عنایت، تهران: خوارزمی، چاپ
پنجم.
يانگ، رابرت جی. سی. (۱۳۹۱)، *درآمدی اجمالی بر پسااستعمارگری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و
مطالعات فرهنگي.

Ashcroft, B., Griffiths, G., & Tiffin, H. (1995). *The Post-Colonial Studies Reader*. London: Routledge.

——— (1998). *Key Concepts in Post-Colonial Studies*. London: Routledge.

Hopkins, Nicholas, & Ibrahim, Saad Eddin (1985). *Arab Society: Social Science Perspectives*. Cairo: American University in Cairo Pres.

References

Abbasi, M., & Ariaei Nia, M. (2009). Archaeology of Post-Colonial Discourse. *The Journal of Iran Cultural Research (JICR)*, 6(2). [In Persian].

Ahmadi, B. (2003). *Structure and Interpretation of the Text*. Tehran: Markaz. [In Persian].

Al-Bahravi, S. (1992). The Problematic of Realistic Writing in Mohammed Dib Trilogy. *The Journal of Literature and Criticism*, September, No. 85. [In Arabic].

Ashcroft, B., Gareth, G., & Helen, T. (2010). *Post-Colonial Studies: The Key Concepts*. (A. Alrowbi, A. Halmi, & A. Osman, Trans.) Cairo: National Centre for Translation. [In Arabic].

——— (1998). *Key Concepts in Post-Colonial Studies*, London: Routledge.

——— (1995). *The Post-Colonial Studies Reader*. London: Routledge.

Dib, M. (1970). *The Big House*. (S. Al-dorubi, Trans). Algeria: Dar Al-Hilal. [In Arabic].

——— (1970). *The Loom*. (S. Al-dorubi, Trans.) Algeria: Dar Al-Hilal. [In Arabic].

——— (1985). *Trilogy of Algeria*. (S. Al-dorubi, Trans.) Beirut: Dar Al-Vahdat. [In Arabic].

——— (2007). *The Fire*. (F. Ghasoub, Trans). Algeria: ANEP Publication. [In Arabic].

Ghaderi, F., & Pour Aminaei, S. (2014). A Sociological Criticism of Big house by Mohammed Dib. *The Journal of New Critical Arabic Literature*, 4(7). [In Persian].

Hegel, G. W. F. (2008). *The Master-Slave Dialectic (Lordship and Bondage Dialectic)*. (H. Inayat, Trans). Tehran: Khwarizmi Publisher. [In Persian].

Hopkins, N., & Ibrahim, S. (1985), *Arab Society: Social Science Perspectives*, Cairo: American University in Cairo Pres.

Ibrahim, S., & Salamat, Q., al-Harmasi, A., & al-Naqib, K. (2005). *State and Society in the Arab world*. Beirut: Centre for Arab Unity Studies. [In Arabic].

Pour Aminayi, S. (2013). *The Analysis of Trilogy of Algeria by Mohammed Dib*. (Master's Thesis). University of Yazd. [In Persian].

- Prochaska, J., & Norcross J. (2011). *Systems of Psychotherapy*. (Y. Seyed Mohammadi, Trans.) Tehran: Roshd. [In Persian].
- Propp, V. (1989). *Morphology of the Folktale*. (F. Badreei, Trans.) Tehran: Toos. [In Persian].
- Salim, G. (1972). Mohammed Dib in the Algerian Trilogy: The life of a Nation in the Narrative Experience. [In Arabic].
- Shahmiri, A. (2010). *Postcolonial Theory and Criticism*. Tehran: Elm. [In Persian].
- Shams al-Din Najm, Z. (2011). *Contemporary and Modern History of Arabs*. Oman: Dar Al-Masirah. [In Arabic].
- Shokri, G. (1979). *Resistance Literature*. Beirut: Dar al-Afagh al-Jadidah. [In Arabic].
- Young, R. J. C. (2012). *Postcolonialism: A Very Short Introduction*. (F. Modarresi, & F. Ghaderi, Trans.) Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Al-Zabiri, A. (1972). *Contemporary History of Algeria*. (Part 1). Damascus: Arab Writers Union. [In Persian].